

درس خارج فقه استاد هادی عباسی خراسانی

جلسه دوازدهم، ۷ مهر ۱۳۹۹

موضوع: مسائل مستحدثه/مسائل بورس /بیع حقوق

### 1- حدیث اخلاقی (عاقبت اندیشی در کارها)

حدیث امروز در کافی مرحوم کلینی است. متن حدیث این است:

عنه، عن هارون بن مسلم، عن مسعدة بن صدقة، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «إن رجلاً أتى النبي صلى الله عليه وآله فقال له: يا رسول الله أوصني. فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله: فهل أنت مستوصٍ إن أنا أوصيتك؟ حتى قال له ذلك ثلاثاً، وفي كلها يقول له الرجل: نعم يا رسول الله. فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله: فإني أوصيك إذا أنت هممت بأمر فتدبر عاقبته. فإن يك رشداً فامضه، وإن يك غياً فانته عنه [1].»

#### 1.1- عاقبت هر کاری، خارج از دو حال نیست: رشد یا غی

نقل سفارشی از رسول اکرم اسلام است که ان شاء الله توصیه ایشان را در زندگی مان پیاده کنیم. سه بار فرمودند: اگر من سفارشی کنم، انجام می دهی؟ در همه اینها گفت: بله. سفارش این است - چقدر دستور زیبایی است! - دستوری کلی. حضرت فرمودند: هر موقع تصمیم گرفتی و همت کردی کاری انجام دهی - هر کاری؛ درس، مطالعه، مباحثه، تألیف و نوشتن - قبل از ورود، ببین می توانی از آن خارج شوی یا نه؟ هر ورودی، خروجی دارد؛ عاقبتی دارد. هر آغازی، انجامی دارد. انسان نمی تواند به هر کاری وارد شود. آیا کار که آغاز می کنی، انجامش را در نظر گرفته ای؟ عاقبت کارت را تدبیر کن و بیندیش. و عاقبت کار هم از این دو حال، خارج نیست؛ قضیه منفصله حقیقیه، دائر مدار بین رشد و غی است. اگر دیدی پایانش رشد و کمال و معرفت تو و انسانیت تو در آن است، این کار را انجام بده، ولی اگر خدای نخواست نتیجه ای ندارد، سودی ندارد و نادرست است، آن را ترک کن و به سراغش نرو.

#### 1.2- لزوم برنامه ریزی برای ورود در کارها

پس ما موظفیم طبق سفارش حضرت، در کارهای مان اندیشه کنیم. ببینیم آیا ما می توانیم به هر کاری وارد شویم؟ مجازیم در هر کاری وارد شویم؟ قطعاً هر کاری را دل مان خواست، نمی توانیم انجام دهیم. باید کارها بر اساس عاقبت سنجی باشد؛ برای همین، دعای بزرگان این است که عاقبت به خیر بشوید؛ عاقبت به خیر بشوید، یعنی کارهایی که وارد می شوید، برای کمال تان باشد. توصیه می کنم؛ خودم را هم توصیه می کنم ان شاء الله در این توصیه، همه با

هم شریک باشیم. ان شاء الله برنامه ریزی مان، با تدبیر باشد. ورودها، با دقت باشد که ان شاء الله عاقبت کارمان، به خیر باشد و ان شاء الله و هزاران ان شاء الله در محضر اولیای الهی، شرمنده نباشیم و بتوانیم آنچه ان شاء الله وظیفه مان است، انجام دهیم. رزقنا الله ایانا و ایاکم.

### 2- خلاصه جلسه گذشته

به این نتیجه رسیدیم که بورس، یک بازاری است که در آن خرید و فروش می شود، یا خودش خرید و فروش می شود. معامله در بورس، غیر از معامله با بورس است. و ما این عنوان را در زیر مجموعه مکاسب و متاجرمان می دانستیم و گفتیم در این معاملات، گاهی اعیان معامله می شود و گاهی، معاملات منافع است. گاهی این معاملات، معاملات حقوق است. خرید و فروش سهام و اوراق بهادار و اوراق قرضه، چه حکمی دارد؟

تا به حال به این نتیجه رسیدیم که مرحوم شیخ در بیع قائل بودند که معوض، باید جزو اعیان باشد، ولی در عوض، قائل به اعیان نشدند. ما نظریات را محضران تقدیم کردیم. به این نتیجه رسیدیم که شرط نیست که اعیان باشد. چون ما بیع را متمولاً و آن یکون مالاً می دانیم. عبارات بزرگان را گفتیم. مثل عبارت سید یزدی رحمه الله، مرحوم اصفهانی و بزرگان دیگر. عبارات حضرت امام را هم گفتیم. اما ایشان در تحریر، قائل به احتیاط شدند. ایشان در «القول فی شرائط المتعاقدين»، اولین مسأله ای که مطرح می کنند، این است که معوض، احتیاطاً باید از اعیان باشد [2].

احتیاط چون مسبوق به فتوای قبلی نیست، احتیاط واجب است و می شود به دیگران رجوع کرد. و در عبارت بیع شان هم که خواندیم، «کونه متمولاً» را شرط می دانستند. پس منفعت، قابل خرید و فروش است.

ما روایات را محضران تقدیم کردیم. روایات اراضی خراجیه و عبد مدبر و حق قسم را که از ائمه سؤال کردند و فرمودند: قابل خرید و فروش است، گفتیم.

### 3- اقسام عین

عین، گاهی شخصی و گاهی کلی است. عین کلی، گاهی در ذمه شخص است و گاهی در ذمه دیگری. گاهی عین، مشاع است و گاهی عین، کلی در معین. آیا اینها قابل خرید و فروش است؟ ما معانی و اطلاقات را عرض کردیم. حالا اینکه کدام معاملاتش، صحیح است و کدام نیست؟ کدام غرری است و کدام غرری نیست، باید در ریز معاملات بورس وارد شویم. معانی عین، تقدیم محضران شد.

#### 4- معامله حقوق

بحثی که امروز وارد آن می‌شویم، بحث معتنابه (ی) است. - اگر همین بحث، آن‌طور که شاید و باید منقح شود، خیلی از سؤالات بورس، پاسخ داده می‌شود. - حال که اعیان و منفعت، قابل خرید و فروش است و اقسام اعیان و منافع را گفتیم، آیا حقوق هم، قابل خرید و فروش است، یا خیر؟

تا کنون عین و منفعت را گفتیم؛ حال، حق را بگوییم.

#### 5- تعریف کلمه حق

اولاً کلمه حق، عربی است. می‌تواند مصدر باشد، به معنای ثبوت و می‌تواند صفت و اسم باشد، به معنای ثابت. عبارات لغویون را نمی‌پردازیم.

در لسان العرب [3]، صحاح [4] و العین [5] و مجمع البحرین [6] و کتب دیگر برای حق، چند معنا ذکر شده است؛ ثبوت، ثابت و ضد باطل، یا نقیض باطل. اگر معنای مصدری باشد، به معنای ثبوت است و اگر وصفی باشد، به معنای ثابت است.

#### 6- معنای حق در قرآن

در قرآن هم ظاهراً، قریب ۲۸۰ تا ۲۹۰ مرتبه کلمه حق به کار برده شده است؛ پس واژه قرآنی است و باید به آن اعتنا شود.

﴿ وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ ﴾ [7].

﴿ وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا ﴾ [8].

در قرآن هم حق، به معنای ثبوت و ثابت است و اینکه واقعیت دارد و باطل نیست.

این به لحاظ گزارش اجمالی از واژه حق و معنای حق. در مجامع روایی در مورد کاربرد کلمه حق را دیگر مراجعاتش خودتان داشته باشید.

#### 7- تاریخچه بحث حق در فقه

اما تاریخچه حق، اگر طبق مبنای حکما و فلاسفه که حق، همان ثبوت است و ثبوت، همان وجود است - [9] عباراتنا شتی و حسنک واحد - اینها الفاظش، متعدد و معنایش، واحد است. از اولین روزی که موجودی تحقق پیدا کرد و ارتباط با وجودی که حضرت حق است پیدا کرد،

قطعا کلمه حق، جلوه‌گری می‌کند. پس تاریخ حق به لحاظ منشأ تاریخی، تاریخ آفرینش و تکوین است.

اما به لحاظ مباحث فقهی، متأسفانه در فقه اهل سنت - قدمای آنها - حق را تعریف آن‌چنانی نکردند؛ گرچه در عبارتهای آنها هم حق، به معنای ثابت و ثبوت به کار رفته است، ولی فصلی یا بابی را قرار نداده‌اند و مطرح نشده است.

اما تاریخچه حق در فقه ما این است که کسی که در صد ساله اخیر، خوب وارد آن شد و بعد فقها به تبع ایشان، حق را گسترده مطرح کردند، مرحوم شیخ انصاری در مکاسب بودند. در بحث اینکه بیع، مبادله مال به مال است و ثمن و مثن، عین و منفعت می‌تواند باشد. بعد بحث حقوق را ایشان به طور گسترده مطرح کردند.

### 8- تقسیمات حق از منظر شیخ انصاری رحمه الله

#### 8.1- عدم جواز عوض قرار گرفتن حقوقی که قابل معاوضه یا قابل نقل نیستند

«و أمّا الحقوق، فإن لم تقبل المعاوضة بالمال كحَقِّ الحضانة و الولایة فلا إشكال، ایشان در حقوق، مثال می‌زنند. اولین مثالی که می‌زنند، این است که حقوق، قابل معاوضه به مالیت نباشد، چیزی به ازایش پرداخت نشود - ما عرض‌مان به شیخ، اینجا این است که چیزی به ازایش پرداخت نشود، عام است. آیا مالیت ندارد که چیزی به ازایش پرداخت نمی‌شود، یا مالیت دارد، ولی قابلیت معاوضه ندارد - ایشان، بحث قابلیت معاوضه را مطرح کردند؛ مانند: حق حضانت و ولایت. مرحوم شیخ رحمه الله، این را در قسمت حقوق غیرقابل معاوضه با مال، مطرح می‌کنند. حق حضانت، اول به مادر تعلق می‌گیرد؛ بعد اگر قبول نکرد، برای پدر است.) و کذا لو لم تقبل النقل، كحَقِّ الشفعة، و حَقِّ الخيار. لأنَّ البیع تمليك الغير.

#### 8.2- اشکال جواز بیع دین بر مدیون و جواب آن

و لا ينتقض بیع الدین علی من هو علیه. لأنَّه لا مانع من کونه تمليکاً فیسقط. و لذا جعل الشهید فی قواعدہ «الإبراء»، مردداً بین الإسقاط و التملیک. و الحاصل: أنَّه یعقل أن یکون مالکاً لما فی ذمته، فیؤثر تمليکه السقوط. و لا یعقل أن یتسلط علی نفسه. و السر: أنَّ هذا الحق، سلطنة فعلية لا یعقل قیام طرفیها بشخص واحد. بخلاف الملك. فإنَّها نسبة بین المالك و المملوك. و لا یحتاج إلى من یملك علیه حتی یتحیل اتحاد المالك و المملوك علیه. فافهم.

#### 8.3- عدم جواز عوض قرار گرفتن حقوقی که قابل انتقال است

و أمّا الحقوق القابلة للانتقال كحقّ التحجير و نحوه، فهي و إن قبلت النقل و قوبلت بالمال في الصلح، إلا أنّ في جواز وقوعها عوضاً للبيع إشكالاً، من أخذ المال في عوضي المبيعة لغّة و عرفاً، مع ظهور كلمات الفقهاء عند التعرّض لشروط العوضين و لما يصحّ أن يكون اجرة في الإجارة في حصر الثمن في المال. [10]»

حقوق، اگر چیزی به ازای آن پرداخته نشود، مالیت ندارد. یا مالیت دارد، ولی قابلیت معاوضه ندارد. ایشان، قسم دومی را مطرح کردند؛ مانند: حق حضانت و ولایت. این را در حقوق غیر قابل معاوضه با مال، مطرح می کنند. حق حضانت، اول به مادر، تعلق می گیرد؛ بعد اگر قبول نکرد، به پدر می رسد.

عنوان جدیدی که بحث می شود، این است که اگر بچه ای حضانتش به کسی واگذار شد، حق تربیت، به مربیان اعتباری و حقوقی هم تعلق می گیرد، یا خیر؟ برخی، پدر و مادر را در طول هم می دانند، و برخی در عرض هم.

#### 9-نظر امام ره در حق حضانت

مسأله ۱۶ تحریر:

#### 9.1-اولویت حضانت فرزند تا دو سالگی برای مادر و بعد از دو سالگی برای پدر

«الام أحق بحضانة الولد و تربيته و ما يتعلق بها من مصلحة حفظه مدة الرضاع، أي الحولين، إذا كانت حرة مسلمة عاقلة ذكراً كان أو أنثى (مادر، مقدم در حضانت است. همان طور که فرزند را شیر می دهد. اگر مسلمان و حر و عاقل باشد. فرقی ندارد، بچه پسر باشد یا دختر (سواء أرضعته هی بنفسها أو بغيرها). حضانت با شیردهی، دو عنوان است و متفاوت است. و فرقی نمی کند، مادر شیرش بدهد، یا ندهد. شیر خشک بخورد، یا شیر دایه را بخورد (فلا يجوز للأب أن يأخذه في هذه المدة منها. و إن فطمته على الأحوط). اگر تحت اختیار مادر است، پدر نمی تواند او را بگیرد. و اگر جدایش کرد، احوط این است که نمی تواند حضانت را بگیرد (فإذا انقضت مدة الرضاع، فالأب أحق بالذكر و الأم بالأنثى، حتی تبلغ سبع سنين من عمرها. ثم يكون الأب أحق بها). یک بحثی است در مدت رضاع که باید در مباحث فقهی خانوادگی که مباحث گسترده ای است، بحث شود. حالا اگر مدت رضاع گذشت، پدر سزاوارتر به پسر و مادر، سزاوارتر به دختر است)

#### 9.2-اولویت حضانت فرزند قبل از دو سالگی برای پدر، در صورت ازدواج مادر بعد از فسخ

نکاح یا طلاق

وإن فارق الأم بفسخ أو طلاق قبل أن تبلغ سبع سنين، لم يسقط حقها، ما لم تتزوج بالغير).  
تا مادر ازدواج نکرده، حق حضانتش محفوظ است (فلو تزوجت سقط حقها) اگر ازدواج کرد،  
حقتش ساقط می شود (عن الذکر و الأنثی، و كانت الحضانة للأب. و لو فارقتها الثانی، لا یبعد  
عود حقها. و الأحوط التصالح و التسالم [11]).»

پس در حق حضانت، أم مقدم است، بعد پدر. این عبارت حضرت امام ره است.

اینجا بحثی مطرح می شود که اگر بچه در اختیار کسی قرار داده شد، و شخصیت حقیقی یا  
حقوقی را عهده دار بود و به لحاظ تشخیص موضوعی، حضانت خوبی داشت، حضانت او  
مورد قبول است یا خیر؟ به لحاظ روایات، ام و پدر خصوصیت دارند.

### 9.3- اولویت حضانت فرزند در صورت فوت یکی از والدین برای دیگری

چون حق حضانت است، مسئله هفده هم عرض کنیم.

«مسألة ۱۷- لو مات الأب بعد انتقال الحضانة إليه أو قبله، كانت الأم أحق بحضانة الولد -  
وإن كانت مزوجة ذكرا كان أو أنثى - من وصي أبيه، وكذا من باقي أقاربه حتى أبي أبيه وأمه، فضلا  
عن غيرهما). آفرین به حضرت امام، نکته تربیتی خوبی مطرح کردند. مادر، حضانتش مقدم  
می شود. حتی از اقارب و جد. می توانیم استفاده کنیم که حضرت امام ره، مقید و متعبد به  
عنوان ام و اب در حضانت بودند. قطعاً باید فقه حضانت مطرح کنیم (. کما أنه لو ماتت الأم  
في زمن حضانتها، فالأب أحق بها من غيره).

### 9.4- اولویت حضانت فرزند در صورت فوت والدین، برای جد پدری و سایر اقوام به ترتیب

#### مراتب ارث در صورت فقدان جد پدری

وإن فقد الأبوان، فهي لأب الأب، وإذا عدم ولم يكن وصي له ولا للأب، فلأقارب الولد على  
ترتيب مراتب الإرث، الأقرب منهم يمنع الأبعد). همان مراتب ارث، اینجا هم مطرح  
می شود (ومع التعدد والتساوي في المرتبة والتشاح أقرح (أقرع) بينهم). اگر تساوی بود یا نزاع  
صورت گرفت، قرعه می زنند (وإذا وجد وصي لأحدهما، ففي كون الأمر كذلك أو كونها للوصي  
ثم إلى الأقارب، وجهان، لا يترك الاحتياط بالتصالح والتسالم) [12]. «اگر پدر یا مادر وصیت  
کرده باشد، ایشان می فرمایند که دو وجه است: یک وجهش تقدم با وصی است. یک وجهش  
این است که با هم مصالحه می کنند).

### 10- بازگشت به کلام شیخ ره در حق حضانت و ولایت

این عبارت را برای این جهت خواندیم که مرحوم شیخ برای حقوق غیر قابل معاوضه، به حضانت فرزند مثال زدند که تا دو سالگی یا هفت سالگی، حق مادر است. و ولایت را مثال زدند. اما ولایت غیر از حضانت است و از ابتدا، حق پدر و جد پدری است. و این ولایت، با پول قابل مبادله نیست. پدر و جد پدری، بر نوه ولایت دارند؛ بعد اگر نبودند، حاکم شرع؛ ولی مادر، حضانت دارد.

### 10.1- اشکال استاد بر مرحوم شیخ رحمه الله

تأملی بر مرحوم شیخ هست که چندین دوره که مکاسب می گفتیم و بر مکاسب هم تعلقیه زدیم و آن این است که شیخ فرمودند: قابلیت معاوضه ندارد، آیا فقط عنوان معاوضه است؟ یعنی نمی تواند تبدیل کند و پول بگیرد و از حضانت، صرف نظر کند؟ یا جد، پول بگیرد و بگوید من از ولایت، صرف نظر کردم؟ یا حتی حقوقی هم که قابل نقل نباشد، اینها هم قابل معاوضه نیست؟

مرحوم شیخ، حقوق قابل اسقاط را هم گفتند. بعد گفتند: قابل معاوضه نیست. به خصوص، مثال با ولایت زده شده است. و آیا وکیل و وصی هم، چه مجانی و چه غیر آن می توانند حضانت داشته باشند؟ بنا بر این دو احتمال که حقوق قابل معاوضه نیست، یا حقوقی که قابل اسقاط هم نیست؟

به عبارت بهتر مراد به «لم تقبل المعاوضة»، مراد عدم قابلیت اسقاط هم هست، یا این چنین نیست؟ اینجا مادر می تواند حقی را اسقاط کند و نوبت به دیگری برسد. اما ولایت، علاوه بر معاوضه، قابل اسقاط هم نیست. این تأمل بر مرحوم شیخ رحمه الله وجود دارد.

### 11- ادامه تقسیمات شیخ رحمه الله در بحث حق

حقوق دیگری که مرحوم شیخ مطرح می کنند، حقوقی است که قابل نقل هم نباشد. بعد می فرمایند:

«و کذا لو لم تقبل النقل، (حقوق قابل نقل هم نباشد. آیا حقوق، قابل خرید و فروش هست، یا نه؟) کحق الشفعة و حق الخيار لأن البیع تملیک الغیر». (اینجا باز مرحوم شیخ رحمه الله، حقوق غیر قابل معاوضه را مطرح کردند. مرحوم شیخ رحمه الله، در حقوق غیر قابل معاوضه، حق حضانت و حق ولایت مطرح کردند و در حقوق غیر قابل نقل، حق شفعه و حق خیار را مطرح کردند. کسی نمی تواند حق شفعه یا حق خیار را انتقال بدهد. حق خیار، فقط برای بایع ثابت است. فرمودند: «لأن البیع تملیک غیر.»

### 11.1- اشکال استاد بر شیخ رحمه الله

اینجا نقدی که هست این است که این تملیک غیر در بیع، آیا تملیک و تملک نیست؟ درست است که از جانب بایع، تملیک است، اما مشتری هم تملک دارد. بیع، اعم از تملیک و تملک است. تملیک، از جانب بایع و تملک، از جانب مشتری است. ولی او هم تملیک دارد. بعد بگوییم: حق خیار و حق شفعه، چون تملیک غیر می‌شود، قابل نقل نیست. این سخن شیخ، قابل تأمل است. و حال آنکه تملک هم دارد.

در این عبارت شیخ تأمل است. البته مراد شیخ از عدم انتقال حق خیار، انتقال اختیاری است، و گرنه انتقال قهری را قائلند و چیز دیگری است.

### 12- نظر صاحب جواهر در بیع و صلح حقوق

مرحوم صاحب جواهر رضوان الله علیه می‌فرمایند:

#### 12.1- اشکال صاحب جواهر به لزوم عین بودن عوضین و پاسخ به آن

«و عن بعض المتأخرین اعتبار عینیه العوضین). بعضی از متأخرین، نظرشان عین بودن عوض و معوض است (وهو وهم نشأ من قولهم: البیع لنقل الأعیان). ایشان می‌فرمایند: اینکه اعتبار بیع به عوضین است، از نقل اعیان صورت گرفته است (.ولیس المراد به علی العموم، بل خصوص المعوض، کقولهم فی الإجارة لنقل المنافع.

#### 12.2- اشکال صاحب جواهر به ممنوعیت بیع حقوق

نعم فی شرح الأستاذ اعتبار عدم کونه حقا. مع أنه لا یخلو من منع. لما عرفته من الإطلاق المزبور المقتضي لکونه كالصلح الذي لا إشکال فی وقوعه علی الحقوق). می‌فرمایند: صلح در حقوق هم واقع می‌شود. پس می‌توانیم بگوییم: کسانی که می‌گویند حقوق قابل معاوضه نیست، بگوییم قابل مصالحه هم هست (.فلا یبعد صحة وقوعها ثمنا فی البیع وغیره،) بعید نیست که حقوق، ثمن در بیع و غیر بیع واقع شود (من غیر فرق بین اقتضاء ذلك سقوطها، کبیع العین بحق الخیار والشفعة علی معنی سقوطهما، و بین اقتضائه نقلها کحق التحجیر ونحوه.

#### 12.3- عدم جواز «بیع الدین علی من هو علیه»، و جواز صلح آن



وكان نظره رحمه الله في المنع إلى الأول باعتبار معلومية كون البيع من النواقل لا من المسقطات، بخلاف الصلح. وفيه أن البيع بيع الدين على من هو عليه. ولا ريب في اقتضائه حينئذ الإسقاط، ولو باعتبار أن الإنسان لا يملك على نفسه ما يملكه غيره عليه، الذي بعينه يقرر في نحو حق الخيار والشفعة، والله أعلم [13].»

صاحب جواهر نظرشان این است که بیع «ما لا يقبل التملك»، صحیح است. و «بیع الدين على من هو عليه»، جایز نیست. ولی صلح آن، شاید جایز باشد. بدهکاری که ذمه اش مشغول است، نمی تواند ذمه خود را بخرد. چون تملك ذمه خود را نمی شود داشت.

مرحوم شیخ فرمودند: در «بیع الدين على من هو عليه»، از باب تملك و انتقال است. به خلاف حق شفعه به شریک و حق خيار به «من عليه الخيار» که این، مربوط به ملک است. و ملک هم، اضافه مالک به مملوک است.

ان شاء الله خواهیم رسید که حق، سلطنت است و یا مرتبه ای از ملکیت است؟ یا متفاوت با این دو است؟ به نظر ما، حق متفاوت با ملکیت است.

### 13- نتیجه بحث معامله حقوق

تا به حال به این نتیجه رسیدیم که مرحوم شیخ نسبت به خرید و فروش حقوق، به طور مطلق قائل به خرید و فروش نیستند. و بین حقوقی که قابل اسقاط نیست و حقوقی که قابل معاوضه نیست، فرق می گذارند؛ مانند: شفعه و خيار و ولایت که قابل انتقال نیست.

ان شاء الله ما عرض مان این است که تمام نظریاتی که حقوق، قابل مبادله است یا نیست؟ و در بورس، حقوق قابل خرید و فروش است یا نه؟ برمی گردد به اینکه حقوق، قابلیت مالیت دارد، یا ندارد؟ شاید به این نتیجه رسیدیم که حقوق، قابل مالیت باشند که در این صورت، قابل خرید و فروش هستند.

فردا ان شاء الله تفاوت حق و ملک و حکم و مبانی آقایان را، خواهیم گفت و بعد ببینیم آیا حقوق، قابل معامله هستند، یا نیستند و بعد ببینیم در روایات، چگونه خواهد بود.

---

[1] الكافي- ط الاسلامية، الشيخ الكليني، ج ۸، ص ۱۴۹ و ۱۵۰.

[2] تحرير الوسيلة، الخميني، السيد روح الله، ج ۱، ص ۵۱۵.

- [3] لسان العرب، ابن منظور، ج ١٠، ص ٥٣.
- [4] الصحاح تاج اللغة وصحاح العربية، الجوهري، أبو نصر، ج ٤، ص ١٤٦٠.
- [5] العين، الخليل بن أحمد الفراهيدي، ج ٣، ص ٦.
- [6] مجمع البحرين، الطريحي النجفي، فخر الدين، ج ١، ص ٥٤٧.
- [7] ذاريات/سوره ٥١، آيه ١٩.
- [8] اسراء/سوره ١٧، آيه ٨١.
- [9] الحاشية على الإلهيات، الملا صدرا، ج ١، ص ٣٨.
- [10] كتاب المكاسب (للشيخ الأنصاري) ط تراث الشيخ الأعظم، الشيخ مرتضى الأنصاري، ج ٣، ص ٨.
- [11] تحرير الوسيلة، الخميني، السيد روح الله، ج ٢، ص ٣١٢.
- [12] تحرير الوسيلة، الخميني، السيد روح الله، ج ٢، ص ٣١٣.
- [13] جواهر الكلام، النجفي الجواهري، الشيخ محمد حسن، ج ٢٢، ص ٢٠٩.